رجزخوانی در شاهنامه

غلامعلی فلاح

استادیار دانشگاه تربیت معلم تهران

چکیده

موضوع اصلی این مقاله بررسی رجز و رجزخوانی در شاهنامهٔ فردوسی است. در بخش نخست، پس از بحث از معنای لغوی و اصطلاحی رجز و رجزخوانی، به اختصار پیشینهٔ تاریخی آن در ادبیات یونان، عرب و ایران باستان و ادبیات سده‌های چهار و پنج هجری بیان شده است. در بخش دوم، هنر فردوسی در پرداخت فن رجزخوانی پهلوانان شاهنامه بررسی شده است و کارکردها و ارزش بلاغی رجز در داستانسرایی فردوسی مورد ارزیابی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: حماسه، گفتگو، رجز، رجزخوانی، شاهنامه فردوسی و. . .

تاریخ دریافت: ۸۵/۳/۱۶ **تاریخ پذیرش: ۸۶/۱/۲۹**

مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، س ۱۴، شماره ۵۴-۵۵، ۱۳۸۵

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1385.14.55.16.6]

۱) مقدمه

شاهنامه در نگاهی فراگیر، یک داستان بزرگ و منسجم است که از پیوند هنری اسطوره، افسانه، حماسه و تاریخ پدید آمده است. یکی از عناصر مهم داستانی، گفتگو است که فردوسی در شخصیت‌پردازی، گسترش تعلیق داستان‌ها و در نتیجه ایجاد هیجان بیشتر در روند ماجراها و حوادث شاهنامه از آن بهره برده و شاهکار خود را مشحون از گفتگوهای مؤثر و رسا و زیبا ساخته است.

در داستان‌های کهن حماسی، گفتگوی قهرمانان زمینه‌ساز رجزخوانی است. رجزخوانی در حقیقت، گونه‌ای مناظره است که در هنگام رزم (و عموماً پیش از آغاز نبرد) بر زبان مبارزان جاری می‌شود.

رجزخوانی از آداب مسلم جنگ بوده و دو مبارز ناگزیر از پرداختن به آن قبل از نبرد بوده‌اند. در واقع رجزخوانی بخشی از تاکتیک رزمی جنگاوران برای درهم شکستن روحیهٔ دشمن است. از دیدگاه روان‌شناختی، در رجزخوانی از یک سو می‌توان غرور گوینده و اطمینان او از شکست دادن حریف را مدنظر داشت و از سوی دیگر دلهره و ترس پنهانی گوینده را از شکست‌خوردن در ورای سخنان او دریافت و رجزخوانی را پوششی برای پنهان نمودن این ترس دانست.

با آن‌که رجزخوانی پهلوان‌ها از بخش‌های برجسته و مهمّ داستانسرایی حماسی، به‌ویژه در *شاهنامهٔ* ایرانی است و شاعران حماسه‌سرا در این فن کمال قدرت هنری خویش را به نمایش می‌گذارند، اما این موضوع چندان مورد توجه محققان آثار حماسی قرار نگرفته است. مقالهٔ حاضر با اشاره به پیشینهٔ این فن در آثار حماسی جهان به بررسی کارکرد و ارزش رجز و نقش صناعات بلاغی در این فن به‌ویژه در *شاهنامه* می‌پردازد.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1385.14.55.16.6]

۲) معنای لغوی و اصطلاحی رجز

معانی لغوی کلمهٔ رَجَز در عربی عبارت است از دردی که در عَجُز شتر اصابت می‌کند؛ همچنین در معانی اضطراب پای شتر؛ سکندری خوردن و خلف وعده کردن نیز آمده است (ابن منظور، ۱۹۶۸: مادهٔ رَجَز). همچنین معنای این واژه را سرعت و اضطراب نیز گفته‌اند (مصاحب، ۱۳۵۶: ذیل «رجز، بحر»). رجز اصطلاحاً در فنّ عروض شعری به نوع خاصی از شعر گفته می‌شود که در آن وزن مستفعلن شش بار تکرار می‌شود و به بحر رجز معروف است (معلوف، ۱۳۷۹). اما در زبان فارسی رجز به معنای مفاخره کردن و بیان مردانگی و شرافت خویشتن، مباهات، فخرفروشی و لاف‌زنی به کار رفته است و ترکیباتی همچون رجزخواندن، رجزخوانی و رجزگویان از آن در زبان فارسی رواج یافته است (دهخدا، لغتنامه) و در اصطلاح ادبی شعری را گویند که مبارزان در مقام مفاخره و مباهات و لاف‌زنی در بیان مردانگی‌های خویش و خاندانشان به‌ویژه در میدان جنگ بر زبان می‌رانده‌اند (دهخدا، نفیسی: ذیل رجز).

۳) پیشینهٔ رجز در ادبیات ملل

۳-۱) **رجزخوانی در حماسهٔ یونان:** *ایلیاد* حماسهٔ بزرگ یونان، با حماسهٔ بزرگ فردوسی چه از جنبهٔ بلاغی و چه از جنبهٔ محتوایی قابل مقایسه است. استاد عبدالحسین زرین‌کوب در ضمن مقاله‌ای تحت عنوان «شاهنامه و ایلیاد» با طرح نکاتی مهم به مقایسهٔ این دو حماسهٔ جاودانه پرداخته است و به تفاوت‌های موجود میان *ایلیاد* و *شاهنامه* اشاره کرده است. از جمله این‌که مدار جنگ در *ایلیاد* عشق زن است؛ اما در *شاهنامه* غالباً محرک جنگ، حس افتخار، آزادی یا حس انتقام است (زرین‌کوب، ۱۳۵۳: ۱۸۲).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1385.14.55.16.6]

گرچه در *ایلیاد* نیز همچون *شاهنامه* گفتگوهای فراوان و متنوعی وجود دارد اما، اغلب این گفتگوها وصف اعمال است تا خود اعمال. گفتگوهای متنوعی که در *ایلیاد* به چشم می‌خورد بدون شک تحت تأثیر اهمیت و ارزش خطابه در یونان قدیم است[۱]. حماسهٔ *ایلیاد* تنها عرصهٔ مبارزهٔ پهلوانان انسانی نیست. خدایان نیز بر سر این جنگ به آهنگ حمایت از مردم آخایی و تروا با هم نبرد می‌کنند و برای هم رجز می‌خوانند[۲].

۳-۲) رجزخوانی در ایران باستان: اساطیر و افسانه‌های ایران باستان، چه آن‌ها که در همان دوران ضبط شده است و چه آن‌ها که در عصر اسلامی به آثار منظوم و منثور راه یافته است، کاملاً تحت تأثیر روحیه و حال و هوایی حماسی است که به اقتضای شرایط همان دوران بوده است. جنگ همواره از دغدغه‌های مهمّ مردم ایران باستان بوده و بخش عمده‌ای از زندگی آنان را تحت تأثیر قرار داده است و در راستای همین موضوع، بخش مهمی از پیکرهٔ فرهنگی و تاریخی دوران باستان، که آثار دینی ـ ادبی آن دوران بازتابی از آن است، پایه‌ریزی شده است.

«در ادبیات ایران باستان، روایات ملی، اساطیر دینی، حقایق تاریخی، سرگذشت پهلوانان ایران، یادگارهایی که پیش از مهاجرت و از دورهٔ زندگی در آسیای مرکزی در خاطر ایرانیان بر جای مانده بود، شرح لشکرکشی‌ها و مبارزات و مدافعات، داستان هنرنمایی‌ها و پهلوانی‌ها در گشودن نواحی مختلف ایران، غرور و کبریای نژاد آریا و عظمتی که ذاتاً برای خود تصور می‌کردند. . . [و] تاریخ اعمال پادشاهان و امیرانی که از مشرق ایران برخاستند. . . چون به هم آمیخت داستان‌های مرتبی را پدید آورد که اساس آن‌ها تاریخ و ظاهر آن‌ها، داستان و روش آن‌ها، اساطیری و دینی بود» (صفا، ۱۳٦۳: ۲٦).

طبعاً رجزخوانی در این داستان‌ها ابزار مهمی برای بیان آن مفاخرات غرورآمیز بوده است. از جمله مهم‌ترین مجموعه‌های داستانی باستان، خوتای نامگ است که در اواخر

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1385.14.55.16.6]

عهد ساسانی پدید آمده است و هر چند متن آن امروز در دسترس نیست اما از آن جا که اساس داستان‌های شاهنامه بر روایت‌های آن قرار داشته بدیهی است که رجزخوانی نیز به عنوان یکی از مهم‌ترین موضوعات گفتگو در آثار حماسی جایگاه خود را در آن داشته است.

اهمیت روایت‌های حماسی تا بدان جا بوده است که در اثری دینی همچون *اوستا* نیز نشانه‌هایی از توصیف اعمال پهلوانی و رجزخوانی از زبان قهرمانان به چشم می‌خورد. در بخش یکم از فرگرد نوزدهم وندیداد بین اهریمن و زرتشت گفتگویی در می‌گیرد و آن چه از زبان زرتشت بیان می‌شود بی‌شباهت به رجزخوانی پهلوانان آثار حماسی نیست[۳].

۳-۳) رجزخوانی در فرهنگ عربی: در شعر عربی پیش از اسلام که بازتاب زندگی عصر جاهلی است، اوضاع اجتماعی، آداب، اخلاق، عادات و به‌ویژه جنگ‌ها و کشمکش‌های میان قبایل عرب به تمامی نمایان است. از این رو شعرا در نزد اعراب جاهلی ارزش و اهمیت بسیاری داشته‌اند.

«هر قبیله‌ای می‌کوشید حتی پیش از داشتن پیشوا و خطیب، شاعری داشته باشد و چون در قبیله شاعری پدید می‌آمد جشن‌ها می‌گرفتند تا وجود کسی را که به زودی قبیله را با شعر خویش راه خواهد نمود و از حیثیت و شرف آن به دفاع خواهد خاست و. . . مثالب و فضایح خصم را افشا خواهد کرد و مفاخر قوم خود را در نغمه‌های خویش خواهد سرود و روح حماسه را در قوم بیدار خواهد ساخت تهنیت گویند» (حناالفاخوری، ۱۳۷٤: ٤۱).

در میان اشعار جاهلی، اشعار حماسی همان قصاید و قطعاتی است که بیشتر از مفاخرات فرد و قبیله حکایت می‌کند و معمولاً رجزهایی است که پهلوانان و مبارزان در برابر صفوف دشمن بر زبان می‌آوردند و خود و قبیله و نیاکان خویش را می‌ستودند

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1385.14.55.16.6]

(صفا، ۱۳٦۳: ۱۷- ۱۸). عمروبن کلثوم شاعر معروف در معلقهٔ خود که از معلقات سبع است، پیروزی‌های قبیلهٔ خود را یادآوری می‌کند و اَباهند، فرماندهٔ خصم را تهدید می‌نماید[٤].

۳-٤) رجزخوانی در ادبیات فارسی: ادبیات فارسی دری سده‌های چهارم و پنجم هجری از حیث حماسه‌پردازی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این دو قرن، دوران اوج حماسه‌سرایی در ادبیات فارسی است. بیشتر آثار مهم حماسی فارسی در این دو سده به رشته نظم کشیده شده است، از جمله *گشتاسپ‌نامهٔ دقیقی*، *شاهنامهٔ* فردوسی، *گرشاسپ‌نامهٔ* اسدی طوسی و آثار دیگری همچون *فرامرزنامه* و *بانوگشسپ‌نامه* از شاعران نامعلوم. در این آثار رجزخوانی جزء جدایی‌ناپذیر داستان‌های پهلوانی و حماسی است.

یکی از رجزخوانی‌های کهن فارسی در *گشتاسپ‌نامهٔ* دقیقی طوسی (متوفی، ۳۷۰-۳٦۵)، پیش از *شاهنامهٔ* فردوسی آمده و فردوسی نیز آن را در شاهنامهٔ خود ثبت کرده است. ارجاسپ برای گشتاسپ‌شاه، نامه‌ای تهدیدآمیز می‌نویسد و او را از پیروی زرتشت برحذر می‌دارد و برای او این چنین رجز می‌خواند:

ور ایدونک نپذیری این پند من — ببینی گران آهنین بند من
بیایم پس نامه تا چند گاه — کنم کشورت را سراسر تباه
سپاهی بیارم ز ترکان چین — که بنگاهشان برنتابد زمین
بینبارم این رود جیحون به مشک — به مشک آب دریا کنم پاک خشک
بسوزم نگاریده کاخ تو را — ز بن برکنم بیخ و شاخ تو را
زمین را سراسر بسوزم همه — کتفتان به ناوک بدوزم همه

(فردوسی، ۱۳۷٤: ۱۳ج٦، ص۷٦، ابیات۱٦۲تا ۱٦۷)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1385.14.55.16.6]

آن‌چه در آثار حماسی سده‌های چهارم و پنجم هجری نمود چشم‌گیری دارد این است که رجزخوانی پهلوانان ایرانی در برابر هماورد خویش، به نوعی مفاخره و خودستایی ایرانیان دربارهٔ نژاد و اصالت تبار و پیروزی‌هایی است که در گذشته به دست آورده‌اند که یا به شکل مستقیم و آشکارا، تخمهٔ ایرانیان آزاده را ستوده و به دلاوری‌های ایشان در برابر بیگانگان اشاره شده است و یا در قالب مفاخرت یک پهلوان به خاطر نژاد و تبار و دلاوری‌های او و خاندانش تجلی یافته است که این موضوع را می‌توان به نوعی بازجست عظمت و افتخارات گذشتهٔ ایرانیان تلقی کرد[۵].

٤) رجزخوانی در شاهنامه

شاهنامه یک روایت منسجم و یکپارچه است و یکی از عناصر برجسته در این داستان، گفتگوهای متنوع نقش‌آفرینان آن است که بخش اعظم بسیاری از داستان‌ها را به خود اختصاص داده است، حتی در داستان‌هایی که تحرک و هیجان زیاد است و بر محور عمل جسمانی و زورآزمایی و مسابقات می‌گردد، فقط درصد کمی از این داستان‌ها به توصیف دویدن و کشتی‌گرفتن و شمشیرزدن و تیراندازی و. . . می‌گذرد و باقی به گفتگو دربارهٔ آن‌ها. «از شگردهای فردوسی در دگرگون کردن روایات ساده و کم‌پیرایهٔ باستان به داستان یکی هم آراستن وقایع به گفتارهای متناسب و سزاوار بوده است» (سرامی، ۱۳۷۳: ۱۷۷).

٤-۱) کارکردهای رجزخوانی

پهلوانان و رزم‌آوران برای مقاصد گوناگون رجز خوانی می‌کنند. همهٔ این مقاصد برای پیروزی بر هماورد است، یعنی به سود خودی و علیه جبههٔ دشمن تنظیم می‌شود. برخی از این اهداف عبارتند از:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1385.14.55.16.6]

الف. برکشیدن پهلوانان خودی

فردوسی که شاعری دقیق و اهل ظرافت است در گفتگوهای *شاهنامه* به نوع شخصیت‌های گوینده و موقعیت‌هایی که آن‌ها در آن قرار دارند توجه بسیاری دارد و در رجزخوانی‌ها نیز همواره موضع پهلوانان ایرانی به‌ویژه رستم را نسبت به هم‌آوردانشان، پر صلابت و قدرتمندانه تصویر می‌کند. رستم در نبرد با پهلوان تورانی اشکبوس، پیاده به نبرد می‌رود. فردوسی در برابر تحقیرهای اشکبوس جوابی مقتدرانه و پر از صلابت و سرشار از بلاغت بر زبان رستم می‌گذارد:

خروشید کای مرد رزم آزمای — هم آوردت آمد مشو باز جای
کشانی بخندید و خیره بماند — عنان را گران کرد و او را بخواند
بدو گفت خندان که نام تو چیست — تن بی‌سرت را که خواهد گریست
تهمتن چنین داد پاسخ که نام — چه پرسی کزین پس نبینی تو کام
مرا مادرم نام مرگ تو کرد — زمانه مرا پتک ترگ تو کرد
کشانی بدو گفت بی‌بارگی — به کشتن دهی سر به یکبارگی
تهمتن چنین داد پاسخ بدوی — که ای بیهده مرد پرخاشجوی
پیاده ندیدی که جنگ آورد — سر سرکشان زیر سنگ آورد
به شهر تو شیر و نهنگ و پلنگ — سوار اندر آیند هر سه به جنگ؟!
هم اکنون تو را ای نبرده سوار — پیاده بیاموزمت کارزار

(فردوسی، ۱۳۷٤: ج ٤، ص۱۹۵، ابیات ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۷)

به لحاظ بلاغی، سخن اشکبوس در پرسش نام رستم نوعی تجاهل‌العارف است. آیا او واقعاً رستم را نمی‌شناسد؟! رستم نیز در پاسخ از استعارهٔ شگرفی استفاده می‌کند: مادرم نام مرا «مرگ» تو کرد. وقتی اشکبوس با تحقیر می‌پرسد: آیا بدون مرکب به جنگ آمده‌ای؟ رستم در پاسخ سؤالی می‌پرسد که در آن استعاره و حسن تعلیل بسیار

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1385.14.55.16.6]

زیبایی نشسته است: آیا جنگ پیاده ندیده‌ای؟ آیا در شهر تو شیر و نهنگ و پلنگ سواره به جنگ می‌روند؟ خواننده از همین‌گونه سخن گفتن رستم، پیشاپیش برتری و پیروزی او را درمی‌یابد.

در داستان نبرد رستم با کاموس کشانی، رستم لاف و طعنهٔ کاموس را بر نمی‌تابد و پاسخی درخور می‌دهد چرا که او کمند رستم را به سخره، رشته خوانده است:

بدو گفت کاموس چندین مدم — به نیروی این رشتهٔ شصت خم
چنین پاسخ آورد رستم که شیر — چو نخچیر بیند بغرد دلیر
نخستین برین کینه بستی کمر — ز ایران بکشتی یکی نامور
کنون رشته خوانی کمند مرا — ببینی همی تنگ و بند مرا

(همان، ج٤، ص٢٠٥، ابیات١٤٤٠ تا ١٤٤٣.)

در داستان نبرد بیژن با هومان پهلوان تورانی می‌بینیم که هومان با وجود رجزخوانی در برابر فرزند گیو از مبارزه با او، با این توجیه که شب فرا رسیده سر باز می‌زند:

ز یزدان سپاس و بدویم پناه — کت آورد پیشم بدین رزمگاه. . .
چه لشکر بران‌سان فرستمت باز — که گیو از تو ماند به گرم و گداز
سرت را ز تن دور مانم نه دیر — چنان کز تبارت فراوان دلیر
چه سودست کامد به نزدیک شب — رو اکنون به زنهار تاریک شب
من اکنون یکی باز لشکر شوم — به شبگیر نزدیک مهتر شوم

(همان، ج٥، ص١٢٦، به ترتیب ابیات ٧٢٠، ٧٢١، ٧٢٣، ٧٢٤)

و بیژن در هنگام رجزخوانی بر این کردار او طعنه می‌زند:

چنین پاسخ آورد بیژن که شو — پست باد و آهرمنت پیش رو
همه دشمنان سر به سر کشته باد — گر آواره از جنگ برگشته باد
چو فردا بیایی به آوردگاه — نبیند تو را نیز شاه و سپاه

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1385.14.55.16.6]

سـرت را چنـان دور مـانم ز پـای کـز آن پـس بـه لـشکر نیایـدت رای

(همان، ج۵، ص۱۲۶و۱۲۷، ابیات۷۲۶ تا ۷۲۹)

ب. تحقیر هماورد

بسیار دیده می‌شود که پهلوانان در هنگـام رجزخـوانی بـه آنچـه خـود و خاندانـشان کرده‌اند مفاخره می‌کنند و در مقابـل، خانـدان همـاورد یـا شـخص او را بـه بـاد تحقیـر می‌گیرند. پس از کشته شدن فرود، سپاه ایران به سرپرستی گیـو پهلـوان ایرانـی و دامـاد رستم به سوی توران حرکت می‌کند و در مرز با سپاه تـوران بـه فرمانـدهی تـژاو، دامـاد افراسیاب روبه‌رو می‌شود. رجزخوانی بین دو پهلوان بدین‌گونه آغاز می‌شود:

ز گردن‌کشان پـیش او رفـت گیـو تنـی چنـد بـا او ز گـردان نیـو

برآشـفت و نـامش بپرسـید زوی چنین گفت کای مرد پرخاشـجوی

بدین مایه مـردم بـه جنـگ آمـدی ز هـامون بـه کـام نهنـگ آمـدی

به پاسخ چنین گفـت کـای نامـدار ببینـی کنـون رزم شـیر سـوار

بـه گیتـی تـژاو اسـت نـام مـرا بـه هـر دم برآرنـد کـام مـرا

نژادم بـه گـوهر از ایـران بدسـت زگردان و از پشت شـیران بدسـت

کنون مرزبانم بـدین تخـت و گـاه نگـین بزرگـان و دامـاد شـاه

(همان، ج٤، ص٧٦، ابیات ۱۰۵۹ تا ۱۰٦۵.)

گیو چون می‌شنود که تژاو خود را ایرانی می‌خوانـد بـا خـشم او را بـه داشـتن سـپاه اندک تحقیر می‌کند:

بدو گفت گیو این که گفتی مگـوی که تیـره شـود زیـن سـخن آبـروی

از ایران به توران کـه دارد نشـست مگر خوردنش خون بود گر کبـست

اگـر مرزبـانی و دامـاد شـاه چـرا بیـشتر زیـن نـداری سـپاه

(همان، ج٤، ص٧٦، ابیات ۱۰۵۹ تا ۱۰٦۵.)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1385.14.55.16.6]

و تژاو بار دیگر به مرزبانی افراسیاب مفاخره می‌کند و به گیو چنین پاسخ می‌دهد:

مرا ایدر اکنون نگین است و گاه — پرستنده و گنج و تاج و سپاه
همان مرز و شاهی چو افراسیاب — کس این را ز ایران نبیند به خواب

(همان، ج٤، ص٧٦، ابیات١٠٦٦ تا ١٠٦٨.)

تو این اندکی لشکر من مبین — مرا جوی با گرز بر پشت زین
من امروز با این سپاه آن کنم — کزین آمدنتان پشیمان کنم

(همان، ج٤، ص٧٧، ابیات١٠٧٥و١٠٧٦)

ج. تهدید دشمن

در رجزها معمولاً با بیان اقتدار و توانایی پهلوانان خودی و شکست‌های پهلوانان دشمن هماورد را تهدید می‌کنند. گاه پهلوانان در هنگام برشمردن کردارهای شجاعانهٔ خویش به مقهور کردن پهلوانان پیشین مفاخره می‌کنند تا روحیهٔ حریف را بشکنند. توس پهلوان ایرانی در رجزخوانی برای هومان پهلوان تورانی، به کشتن ارژنگ دلاور تورانی مفاخره می‌کند:

به هومان چنین گفت کای شوربخت — ز پالیز کین برنیامد درخت
نمودم به ارژنگ یک دست‌برد — که بود از شما نامبردار و گرد
تو اکنون همانا به کین آمدی — که با خشت بر پشت زین آمدی
به جان و سر شاه ایران سپاه — که بی‌جوشن و گرز و رومی کلاه
به جنگ تو آیم به‌سان پلنگ — که از کوه یابد به نخچیر چنگ
ببینی تو پیکار مردان مرد — چو آورد گیرم به دشت نبرد

(همان، ج٤، ص٧٧، ابیات١٠٧٨و١٠٧٩)

و هومان در پاسخ به او می‌گوید که بیشی نجوید و او را با ارژنگ مقایسه نکند:

چنین پاسخ آورد هومان بدوی — که بیشی نه خوبست بیشی مجوی

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1385.14.55.16.6]

گـر ایـدونک بیچـاره‌ای را زمـان به دسـت تـو آمـد مـشو در گمـان
بـه جنـگ مـن ارژنـگ روز نبـرد کجـا داشـتی خویـشتن را بـه مـرد

(همان، ج٤، ص۱۲۷، ابیات۱۸۸ تا ۱۹۳.)

د. تشجیع و تقویت خودی

رجزخوانی نزد سپاهیان خودی برای تقویت روحیهٔ آنان یکی از شگردهای پهلوانان شاهنامه است. در ماجرای نبرد رستم و شنگل شاه هند، شنگل شاه بـا غـرور و تکبـر در پیشاپیش سپاه افراسیاب حرکت می‌کند و بـا ادای کلمـات زشـت، رسـتم را بـه مبـارزه می‌طلبد و رستم قبل از رفتن به نبرد با او پیش سپاهیان خود، می‌گویـد: مـن از خداونـد آرزویی جز این نخواسته‌ام که ناشناسی از لشکر ایشان دلیری کند و از من رزم بخواهد تا بیخ و بن ایشان را از جای بکنم.

چنین گفت رسـتم کـه از کردگـار نجـستم جـز ایـن آرزوی آشـکار
کـه بیگانـه‌ای زان بـزرگ انجمـن دلیـری کنـد رزم جویـد ز مـن
نه سقلاب ماند از ایـشان نـه هنـد نـه شمـشیر هنـدی نـه چینـی پرنـد
پی و بیخ ایـشان نمـانم بـه جـای نمانم بـه ترکـان سـر و دسـت و پـای

(همان، ج٤، ص۱۲۸، ابیات۱۹٤ تا ۱۹٦)

٤-۲) رجزخوانی رستم و اسفندیار

بلندترین رجزخوانی‌ها در شاهنامه مابین رستم و اسـفندیار روی داده اسـت. ایـن دو پهلوان هم‌زور در مهم‌ترین داستان حماسی شاهنامه، یعنی داستان رستم و اسـفندیار، در هر موقعیتی که فراهم می‌شود از رجزخوانی در برابر هم روی‌گـردان نیـستند، تـا آن‌جـا که رجزخوانی دو پهلوان بسیاری از ابیات این داستان را شامل می‌شود.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1385.14.55.16.6]

الف. اصرار اسفندیار بر تحقیر خاندان رستم

در جامعهٔ ایران باستان، خاندان و نژاد یکی از ممیزه‌های پایگاه اجتماعی و در نتیجه قدرت سیاسی است و بخشی از موقعیت و قدرت فرد ناشی از تبار و موقعیت اجتماعی خاندان اوست. بنابراین تحقیر خاندان و نژاد موجب سست کردن روحیهٔ جنگجو می‌شود. نکتهٔ جالب در داستان رستم و اسفندیار، اصرار اسفندیار بر تحقیر رستم و خاندان او است. اسفندیار با تحقیر خاندان رستم رجزخوانی را آغاز می‌کند:

چنین گفت با رستم اسفندیار — که ای نیک‌دل مهتر نامدار
من ایدون شنیدستم از بخردان — بزرگان و بیدار دل موبدان
از آن برگذشته نیاکان تو — سرافراز و دین‌دار و پاکان تو
که دستان بدگوهر دیوزاد — به گیتی فزونی ندارد نژاد
فراوان ز سامش نهان داشتند — همی رستخیز جهان داشتند
تنش تیره بد، موی و رویش سپید — چو دیدش دل سام شد ناامید

(همان، ج٤، ص٢٤٣، ابیات ٥٣٠ تا ٥٣٣)

اسفندیار سام را نادان و بی‌بچه و غرچه خوانده و زال را مردارخوار و برهنه می‌خواند و مدعی است که نیاکانش سام و زال را برکشیدند و زیر سایهٔ خویش پروریدند و سال‌ها بعد رستم از درختی ناتراشیده بر آمد و راه ناپارسایی پیش گرفت[٥]. اسفندیار در جای دیگر نیز با لحنی تحقیرآمیز رستم و خانواده‌اش را ریزه‌خوار خوان نیاکانش برمی‌شمارد[٦]:

تو آنی که پیش نیاکان من — بزرگان بیدار و پاکان من
پرستنده بودی همی با نیا — نجویم همی زین سخن کیمیا
بزرگی ز شاهان من یافتی — چو در بندگی تیز بشتافتی

(همان، ج٦، ص٢٥٥، ابیات٦٢٤ تا ٦٢٩.)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1385.14.55.16.6]

ب. پاسخ رستم به تحقیرهای اسفندیار

رستم نیز در برابر این تحقیرها خاموش نمی‌ماند و از اسفندیار می‌خواهد که کژی بگذارد و سخنی بگوید که شایستهٔ پادشاهان است:

بدو گفت رستم که آرام گیر — چه گویی سخن‌های نادلپذیر
دلت بیش کژی بپالد همی — روانت ز دیوان ببالد همی
تو آن گوی کز پادشاهان سزاست — نگوید سخن پادشا جز که راست

(همان، ج٦، صص٢٥٦، ابیات٦٣٦ تا ٦٤٣)

رستم در ادامه به ستایش سام و دیگر نیاکانش می‌پردازد:

جهاندار داند که دستان سام — بزرگست و با دانش و نیکنام
همان سام پور نریمان بدست — نریمان گرد از کریمان بدست
بزرگست و گرشاسپ بودش پدر — به گیتی بدی خسرو تاجور. . .
به دریا نهنگ و به خشکی پلنگ — ورا کس ندیدی گریزان ز جنگ

(همان، ج٦، صص٢٥٩و٢٦٠، ابیات ٦٩٨ تا٧٠٠)

رستم دربارهٔ خود نیز می‌گوید:

دگر آن که اندر جهان سربه سر — یلان را ز من جست باید هنر
همان عهد کاوس دارم نخست — که بر من بهانه نیارند جست
همان عهد کیخسرو دادگر — که چون او نبست از کیان کس کمر
زمین را سراسر همه گشته‌ام — بسی شاه بیدادگر کشته‌ام

(همان، ج٦، ص٢٥٦، ابیات ٦٤٤ تا ٦٤٦)

رستم در ادامه، بقای خاندان پادشاهی ایران را مرهون رشادت‌های خود به شمار می‌آورد تا آن جا که حتی صریحاً اعلام می‌کند که پسرش سهراب را به خاطر بقای کاووس شاه کشته است:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1385.14.55.16.6]

ز کـــاوس در جنـــگ هامـــاوران　　بـــه تنهـــا بـــرفتم بـــه مازنـــدران
نـــه ارژنـــگ مانـــدم نـــه دیـــو ســـپید　　نه سنجه نـــه اولاد غنـــدی نـــه بیـــد
همـــی از پـــی شـــاه، فرزنـــد را　　بکـــــشتم دلیـــــر خردمنـــــد را
که گُردی چو سهراب هرگـــز نبـــود　　به زور و بـــه مـــردی و رزم‌آزمـــود

(همان، ج٦، صص٢٥٦و٢٥٧، ابیات٦٤٧ تا ٦٤٩ و ب ٦٥٢)

ج. ستایش خاندان مادری

گروهـی از محققـان، ریـشهٔ اسـطوره‌ای برخـی روایـت‌هـای حماسـی را در دورهٔ مادرسالاری که دورهٔ ارزش، اهمیت، عظمت و قدرت زن بوده است جستجو کرده‌اند؛ برای مثال استاد مهرداد بهار در کتاب *جستاری چند در فرهنگ ایران*، ویژگی‌هـای حماسی داستان‌های رستم و خاندان او را با ویژگی‌های اسطوره‌ای دوران مادرسـالاری تطبیق داده‌اند. در داستان رسـتم و اسـفندیار، در حـین رجزخـوانی‌هـا، سـتایش خانـدان مادری، هم از زبان رستم و هم از زبان اسفندیار بیان می‌شود. رستم می‌گوید:

همان مـادرم دخـت مهـراب بـود　　بـدو کـشور هنـد شـاداب بـود
کـه ضـحاک بـودیش پـنجم پـدر　　ز شـاهان گیتـی بـرآورده سـر
نـژادی ازیـن نـامورتر کراسـت　　خردمنـد گـردن نپیچـد ز راسـت

(همان، ج٦، صص٢٥٧و٢٥٨، ابیات٦٦٣ تا ٦٦٦)

اسفندیار نیز در شأن مادر خویش می‌گوید:

همـان مـادرم دختـر قیـصر اسـت　　کجا بر سـر رومیـان افـسر اسـت
همـان قیـصر از سـلم دارد نـژاد　　ز تخـم فریـدون بـا فـرّ و داد
همـان سـلم پـور فریـدون گـرد　　که از خـسروان نـام شـاهی ببـرد

(همان، ج٦، ص٢٥٨، ابیات٦٦٨ تا ٦٧١)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1385.14.55.16.6]

شاید بتوان ستایش خاندان مادری از زبان رستم و اسفندیار را در این داستان، بازتاب ویژگی‌های اسطوره‌ای دوران مادرسالاری در روایت‌های حماسی دانست.

٤-۳) ارزش‌های بلاغی رجزخوانی

در رجزهای شاهنامه، زبان گفتار به کمال فصاحت و بلاغت نزدیک می‌شود و سخن ناب حماسی به نمایش درمی‌آید (بهار، ۱۳۷۳: ۲٤۹و۲۵۰). در ذیل تنها از باب نمونه به تعدادی از ویژگی‌های بلاغی این رجزها در داستان رستم و اسفندیار اشاره می‌کنیم.

اغراق

بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی از اهداف صناعت اغراق است. سخن پهلوانان در رجز یکسره اغراق و مبالغه است. کاربرد تشبیهات و استعارات اغراقی در رجزها به وفور دیده می‌شود. مشبهٌبه در رجزها شیر و نهنگ و پلنگ است که سوار بر اسب به جنگ می‌آیند و حریف ضعیف نخجیر و بره و آهو و صید است. در چنین سخنانی اغراض اصلی تشبیه و استعاره اغراق و بزرگ‌نمایی یا کوچک‌نمایی است.

ادعاهای محال در وصف اعمال قهرمانان که محصول خیال‌پردازی‌های شاعر است از دیگر شگردهای بلاغی در تصنیف رجزهاست. رستم در ستایش سام می‌گوید:

همی ماهی از آب برداشتی — سر از گنبد ماه بگذاشتی
به خورشید ماهیش بریان شدی — ازو چرخ گردنده گریان شدی

(همان، ج٦، ص۲۵۸، ابیات٦۹٤ تا ٦۹٦.)

رستم در هنگام نبرد با اسفندیار، پانصد سال داشته است:

ز پانصد همانا فزون است سال — که تا من جدا گشتم از پشت زال

(سرامی، ۱۳۷۳: ۳۰۱)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1385.14.55.16.6]

پرسش بلاغی

پرسش از نام و نسب هماوردان از رسوم معمول در رجزخوانی است. گاه این پرسش به شیوه‌ای بلاغی، لحنی از تحقیر و تمسخر دارد. چنان که اشکبوس از رستم که شهرت عالمگیر دارد می‌پرسد نام تو چیست؟ گاه نیز برای ریشخند پرسش‌هایی در می‌افکنند. مثلاً اسفندیار پس از این‌که در نبرد اول از رستم زهر چشم می‌گیرد، این چنین با طرح پرسش‌هایی به تمسخر او می‌پردازد[۸]:

بخندید چون دیدش اسفندیار — بدو گفت کای رستم نامدار
چرا گم شد آن نیروی پیل مست — ز پیکان چرا پیل جنگی بخست
کجا رفت آن مردی و گرز تو — به رزم اندرون فرّه و برز تو
گریزان به بالا چرا برشدی — چو آواز شیر ژیان بشندی
چرا پیل جنگی چو روباه گشت — ز رزمت چنین دست کوتاه گشت

(فردوسی، همان، ج٦، ص٢٥٦، ابیات ٦٣٩ تا ٦٤٢)

کنایه

کنایه بلیغ‌تر از صراحت است. در هجو و تحقیر دیگران این بلاغت دو چندان می‌شود. زیرا ذهن شنونده تلاش می‌کند تا معنای کنایه را دریابد. وقتی دریابد که سخن علیه خود اوست ناگهان درمی‌یابد که به تلاش علیه خود واداشته شده است و در نتیجه تأثیر سخن نیشدار دو چندان می‌شود. از این نوع کنایه‌ها در رجزخوانی بسیار دیده می‌شود. رستم پیش از نبرد دوم، با لحنی تمسخرآمیز و کنایی اسفندیار را شیرخوی خوانده و به مهمانی شکست، دعوت می‌کند!

بدو گفت رستم که ای شیرخوی — تو را گر چنین آمدست آرزوی
تو را بر تگ رخش مهمان کنم — سرت را به گوپال درمان کنم

(همان، ج٦، ص٢٥٧، ابیات٦٥٧ –٦٥٨)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1385.14.55.16.6]

التفات

التفات یعنی از خطاب به غایب آمدن در کلام و برای تحقیر و ناچیزشماری مخاطب است، یا برای تعظیم و تفخیم او. اسفندیار در هنگام تحقیر زال، با رستم سخن می‌گوید، اما با وجود آن که مخاطب اوست، او را سوم شخص مفرد غایب به شمار می‌آورد که نوعی تحقیر در آن دیده می‌شود:

خجسته بزرگان و شاهان من — نیای من و نیک‌خواهان من
ورا برکشیدند و دادند چیز — فراوان برین سال بگذشت نیز
یکی سرو بد نابسوده سرش — چو باشاخ شد رستم آمد برش
ز مردی و بالا و دیدار اوی — به گردون برآمد چنین کار اوی

(فردوسی، همان، ج٦، ص۲۵۷، ابیات ٦٦٠ تا ٦٦٢)

در بررسی رجزخوانی می‌توان به مسائل جزئی‌تری از قبیل بررسی ویژگی‌های فرهنگی، اجتماعی و تاریخی از لابه‌لای سخنان مبارزان پرداخت. همچنین می‌توان ویژگی‌های مذکور را در دوره‌های مختلف سرایش آثار حماسی با هم مقایسه کرد و حتی به قیاس این ویژگی‌ها با ویژگی‌های مشابه در آثار ادبی عربی و یونانی و. . . پرداخت.

کاربرد نمایشی فن رجزخوانی در ادبیات نقالان را نباید فراموش کرد. در نقالی، رجزخوانی همواره وسیله‌ای مناسب در اختیار هنرمند نقال برای بازارگرمی بوده است. آن چه در کاربرد نمایشی رجزخوانی در زبان نقالان، به اصل رجزخوانی اضافه و یا از آن حذف می‌شود نیز می‌تواند مورد تأمل پژوهنده قرار بگیرد.

نتیجه‌گیری

آنچه از بررسی رجزهای *شاهنامه* حاصل می‌شود این است که:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1385.14.55.16.6]

۱. با آن‌که رجزخوانی جزء جدایی‌ناپذیر آثار حماسی ـ اسطوره‌ای است و از مهم‌ترین موضوعات گفتگو در *شاهنامه*، اما چندان مورد توجه حماسه‌پژوهان قرار نگرفته است. در کار فردوسی رجز خوانی ابزاری مناسب برای داستان‌پردازی و هنرنمایی ادبی و بلاغی او به شمار می‌آید.

۲. رجزخوانی نزد مردم باستان پیش‌درآمد نبرد، به‌ویژه نبرد تن به تن و نوعی مواجهۀ روانی برای تحقیر و تهدید دشمن و تشجیع و تقویت سپاه خودی بوده است. پهلوان باید از زبان‌آوری لازم برای اجرای این بخش از رزم برخوردار باشد.

۳. بلندترین رجزخوانی در *شاهنامه* در داستان رستم و اسفندیار است که در جای جای این داستان و در موقعیت‌های مختلف، این دو پهلوان بزرگ در برابر هم رجز می‌خوانند و در این رجزخوانی‌ها مهم‌ترین عنصر، تحقیر خاندان رستم از زبان اسفندیار و پاسخ این تحقیرها از زبان رستم است.

٤. موضوعات مطرح در رجزهای *شاهنامه* عبارتند از:

- تفاخر به نیاکان و زنده کردن خاطرۀ عظمت و افتخارات گذشته.
- تحقیر خاندان و نیاکان هماورد.
- تهدید هماورد و شکستن روحیۀ او.
- تفاخر به مقهور کردن پهلوانان بزرگ.
- برتری موضع پهلوانان ایران نسبت به انیرانیان.
- نام‌پرسی پهلوانان از یکدیگر. شاید به دلیل بیگانه بودن دو حریف است که یکی ایرانی و دیگری انیرانی است. گاه پاسخ این نام‌پرسی روشن است و گاه پهلوان جواب سربالا می‌دهد و نام خود را نمی‌گوید (فردوسی، شاهنامه، ج٦: ۲۵۸، ب٦٧٢).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1385.14.55.16.6]

۵. وجود رجزخوانی در آثار حماسی جهان دلیل است بر این که در حقیقت نبرد در دو قلمرو قوهٔ نطق و قدرت عضله در موازات هم به پیش می‌روند و مکمل و پشتیبان هم‌اند. استعاره‌های «شمشیر زبان» و «تیغ زبان» و واژگانی مانند طعنه از ریشهٔ طعن به معنی نیزه زدن و کلام از ریشه کلم به معنی زخم نیز مؤید اهمیت و اقتدار سخن در موازات قدرت شمشیر و بازو بوده است و از طرفی نشانگر آن است که نقش بلاغت تکلم در زندگی بشر کمتر از قدرت عضله و تیغ و کمان نبوده است. رجز خوانی نوعی نبرد شفاهی است که در آن طرف ایرانی پیروز می‌شود.

پی‌نوشت

۱. رجزخوانی‌های ایلیاد، رجزخوانی میان هکتور پهلوان تروا و آژاکس پهلوان آخایی: آژاکس. . . نزدیک هکتور ایستاد و وی را بیم داد و گفت: ای هکتور، اینک در نبرد با من خواهی دانست چه جنگجویانی در میان مردم آخایی هستند. گذشته از آخیلوس که صف‌های دشمنان را در هم می‌شکند و دل شیر دارد. . . جنگاورانی داریم که شمارشان هم بسیار است و سزاوار آنند که با تو برابر شوند. اما بیش از این درنگ مکن و به تاختن آغاز کن. هکتور بی‌باک، پاسخ داد: ای آژاکس نام‌آور. . . از پی آن مباش که دلاوری مرا بیازمایی. گویی تو با کودکی ناتوان یا با زنی سخن می‌گویی که از کارهای نبرد هیچ آگاه نیست. من در بیم وکشتار پرورده شده‌ام، در راست و چپ سپری سوزنده دارم و از کارزار فرسوده نمی‌شوم. . . هرچه تو هراس‌انگیز باشی، ضربه‌های من پنهان نخواهد ماند، اما اگر بتوانم به تو برسم آشکارتر زخم می‌زنم» (هومر، ایلیاد، سرود هفتم، ص۲۴۹).

۲. رجزخوانی میان آرس خدای جنگ و حامی مبارزان تروا و آتنا یا پالاس خدابانوی خرد و حامی مبارزان آخایی ذکر می‌شود:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1385.14.55.16.6]

«آرس... به سوی پالاس دوید و گفت: ای کسی که هیچ چیز با بی‌باکی تو برابر نیست، چرا جز خودبینی و خشم دل خود پیروی از چیزی نمی‌کنی و خدایان را به جنگ می‌افکنی؟ آیا آن روزی را فراموش کرده‌ای که دیومد را برانگیختی مرا زخم بزند... اینک گاه آن رسیده است که تو را ازین نابکاری کیفر دهم. همان گاه بر سپری زد که هراس می‌افکند... آن الهه... تخته سنگ ستبر و بسیار بزرگی را... به گردن آرس خشمگین افکند و نیروی او را در هم شکست... پالاس به خودبینی لبخندی زد و این سخنان پیروزمندانه از دهانش بیرون آمد: ای بی‌خرد که می‌پنداری می‌توانی زندگی خود را به رخ من بکشی، آیا اینک نمی‌بینی که چگونه رواست سرفراز باشم که بر تو فزونی جویم؟ به کیفر آن برس که شور خشم را در دل مادرت افکنده‌ای...» (هومر، ایلیاد، سرود بیست و یکم، صص ٦٤٢ و ٦٤٣).

۳. «اهریمن پرسید: تو که بر فراز کوهی در کرانهٔ رود درجا در خانه پوروشسب ایستاده‌ای، این سنگ را از کجای این زمین پهناور... برگرفته و برای چه آن را به چرخش درآورده‌ای؟

زرتشت به اهریمن پاسخ داد: ای اهریمن تباهکار

من آفرینش دیو را فرو می‌کوبم

من نسوی دیوآفریده را فرو می‌کوبم

من پری خنثی تی دیوآفریده را فرو می‌کوبم...

اهریمن نیرنگ باز، آفریدگار جهان بدی، دیگرباره بدو گفت:

ای زرتشت اشون! آفریدگان مرا نابود مکن...

از دین نیک مزداپرستان روی برتاب تا از آن کامروایی که آن کشندهٔ مردمان ـ فرمانروای جهان ـ از آن برخوردار بود، بهره‌مند شوی.

سپیتمان زرتشت در پاسخ به اهریمن چنین گفت:

نه! من هرگز از دین نیک مزداپرستان روی برنتابم؛ اگر چه تن و جان و روانم از هم بگسلد».

(اوستا، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، ج۲، صص ۸٦۲ تا ۸٦٤).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1385.14.55.16.6]

٤. ر. ک: معلقات سبع، ترجمه عبدالمحمدآیتی، ص۹۳.

أبـا هنـد فـلا تَعجَـلْ علينـا و أنـظرْنا نُخبِّـرْکَ اليَقيـنا
بأنّـا نُـوردُ الرّايـات بيـضاً و نُـصْدرُهُنَّ حُمْراًقـد رَوينـا
و أيـّام لنـا غُـرٍّ طـوال عَـصَيْنا المَلْـکَ فيـها أن نَـدينا
و سَـيّد مَعْـشَرٍ قـد تَوّجُـوهُ بتاجِ المُلْـک يَحْمـی المُحْجَـرينا
تَرَکْناالخَيْـلَ عـاکفَـةً عليـه مُـقَـلَّـدَةً أعنّـتَها صُفُـونا
و أنْزَلنـا البُيُـوتَ بـذی طُلُـوحٍ إلـی الـشّامات تَنْفـی المَوعِـدينا
و قـد هَـرَّت کـلابُ الحَـیِّ منّـا وشَـذَّبْـنا قَنـادَةَ مـَنْ يَلينـا
متـی نَنقُـل إلـی قَـومٍ رَحانـا يَکونـوا فـی اللِّقـاءِ لَهاطَحينـا

٥. نمونه‌ای از رجزخوانی‌های *بانوگشسپ‌نامه* که از آثار حماسی قرن پنجم هجری و از فرزندان شاهنامه به شمار می‌آید. ابیات ذیل گفتگوی بین بانوگشسپ و پدرش رستم است که چهره از بانو و فرامرز پنهان کرده و در لباس رزم تورانیان ظاهر شده تا در نبرد، او و برادرش را پدرانه گوشمالی دهد تا دیگر برای تفرج به گرد مرزهای توران نگردند:

چنین گفت رستم کـه ای جـاهلان به خود غـرّه وز بخـت بـی‌حاصـلان
همانا که تا هـست گـردون سـپهر به من مهـر زیـن‌گونـه ننمـود چهـر
بـرم‌تـان کنـون پـیش افراسـیاب بـر شـه بیفزایـدم جـاه و آب. . .
(بانوگشسپ‌نامه، ابیات۱۵۸تا۱٦۰)

چو بـشنیـد بـانو بخندیـد سـخت بدو گفت که ای ترک برگشته بخـت
چنین تـا بـه کـی ژاژخـایی کنـی بـه هـرزه همـی خودنمـایی کنـی
تو را بخت برگـشت ازیـن آمـدن ره بازگـشتن نخواهـد بـدن. . .
(همان، ابیات۱٦٤تا۱٦٦)

گرفتم که هـستی چـو دیـو سـپید زنم بر زمینت چو یک شـاخ بیـد. . .
(همان، ب۱٦۹)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1385.14.55.16.6]

بغّریـــد بـــاز آن ســـوار دلیـــر — برآشـــفت ماننـــده‌ی نـــره شـــیر
بدو گفـت ای هـرزه و یـاوه‌گـوی — چه گویی سخن‌های سردم بـه روی. .
.
چو با من به میدان شـوی هـم‌نبـرد — ببینـــی تـــو کوپـــال مـــردان مـــرد

(همان، ابیات۱۷۵و۱۷٦)

(همان، ب۱۸۰)

٦. سخن اسفندیار در تحقیر رستم:

چـو افگنـد سـیمرغ بـر زال مهـر — برو گشت زین‌گونه چنـدی سـپهر
از آن پس که مردار چندی چـشید — برهنـه سـوی سیـستانش کـشید
پـذیرفت سـامش ز بـی‌بچگـی — ز نـادانی و دیـوی و غرچگـی
خجـسته بزرگـان و شـاهان مـن — نیـای مـن و نیـک‌خواهـان مـن
ورا برکـشیدند و دادنـد چیـز — فراوان بـرین سـال بگذشـت نیـز
یکـی سـرو بـد نابـسوده سـرش — چو با شاخ شد رستم آمـد بـرش
ز مـردی و بـالا و دیـدار اوی — به گردون برآمـد چنـین کـار اوی
بـرین گونـه ناپارسـایی گرفـت — ببالیـد و پـس پادشـاهی گرفـت

۷. این نمونهٔ جالب توجه در حماسهٔ *بانوگشسپ‌نامه* نیز به چشم می‌خورد. تمرتاش سردار سپاه افراسیاب که از سوی او مأمور شده است تا بانوگشسپ پهلوان را به اسیری به نزد او بیاورد این چنین در پیش تخت افراسیاب و در برابر بزرگان توران رجز می‌خواند:

چنین گفـت کـای نامـداران تـور — کجا شیر می‌ترسـد از مـاده گـور؟
مـنم پـشت ایـن نامـدار انجمـن — ندیده کس اندر جهان پـشت مـن
بـه هـم‌پـشتی تیـغ مـن آفتـاب — کند روی کشور چـو لعـل مـذاب
سـتاره نـشان سـنان منـست — خمیده سپهر از کمـان منـست. . .

(ابیـات٥٦٩تـا٥٧٢)

به جان و سر و افسر و تخـت شـاه — من اکنـون بگیـرم بـر آن مـاه راه

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1385.14.55.16.6]

بـه نیـروی بـازو و گـرز گـران نمـایم بـدو دسـتبردی چنـان
ز خیمه به گیـسوش بیـرون کـشم به خواریش بر روی هـامون کـشم

(ابیات٥٧٦تا٥٧٨)

۸. مانند رجزخوانی رستم و اشکبوس که همان‌طور که دیدیم رستم نـام خـود را بـه اشـکبوس نمی‌گوید و گاهی نیـز مبـارز نـام خـود را بـه هـم رزم مـی‌گویـد همچـون نمونـهٔ زیـر کـه رجزخوانی بین هجیر و سهراب است:

چو سهراب جنـگاور او را بدیـد برآشفت و شمـشیر کـین برکـشید
ز لشکر برون تاخت بر سـان شـیر به پیـش هجـیر انـدر آمـد دلیـر
چنین گفـت بـا رزم‌دیـده هجـیر که تنها به جنگ آمدی خیـره خیـر
چه مردی و نام و نژاد تـو چیـست که زاینده را بر تـو بایـد گریـست
هجیرش چنین داد پاسخ کـه بـس به ترکی نبـاید مـرا یـار کـس
هـجیر دلـیـر و سپهبـد منـم سرت را هم اکنـون ز تـن بـرکنم
فرستـم به نزدیـک شـاه جـهان تنـت را کـنم زیـر گـل در نهـان

(حمیدیان، ج۲، ص ۱۸۳، ابیات ۱۷۹-۱۸۵)

منابع

ابن منظور افریقی. (۱۹٦۸). *لسان‌العرب*، بیروت: دار بیروت.

الفاخوری، حنا. (*۱۳۷٤*). *تاریخ ادبیات زبان عربی* (از عـصر جـاهلی تـا قـرن معاصـر). ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: توس. چ سوم.

اوستا. (۱۳۸۲). گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. ج۲. تهران: مروارید. چ هفتم.

بانوگشسپ‌نامه. مؤلف ناشناس. (۱۳۸۲). مقدمه، تصحیح و توضیح روح انگیز کراچـی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

بهار، مهرداد. (۱۳۷۳). *جستاری چند در فرهنگ ایران*. تهران: فکر روز.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1385.14.55.16.6]

دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۳۷). *لغت‌نامه*. تهران: دانشگاه تهران.

زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۳). *نه شرقی، نه غربی ـ انسانی*. تهران: امیرکبیر.

سرامی، قدمعلی. (۱۳۷۳). *از رنگ گل تا رنج خار* (شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه). تهران: علمی و فرهنگی. چ دوم.

صفا، ذبیح الله. (۱۳٦۳). *حماسه‌سرایی در ایران* (از قدیمترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری). تهران: امیرکبیر. چ چهارم.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷٤). *شاهنامه* (بر اساس نسخهٔ نه جلدی چاپ مسکو). به کوشش سعید حمیدیان. تهران: دفتر نشر داد. چ دوم.

مصاحب، غلامحسین. [سرپرست] (۱۳٥٦). *دایرة المعارف فارسی*. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.

معلقات سبع، (۱۳۸۲). ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: سروش. چ پنجم.

معلوف، لوئیس. (۱۳۷۹). *المنجد فی اللغة*. تهران: فرحان: اسلام.

نفیسی، علی‌اکبر (ناظم الاطبا). [بی تا]. *فرهنگ نفیسی*. تهران: کتاب‌فروشی خیام.

هومر، *ایلیاد*. (۱۳۷۳). ترجمه سعید نفیسی. تهران: علمی و فرهنگی. چ یازدهم.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1385.14.55.16.6]